



حال این مراکز تایپ فوری، مشتری محور را در نظر بگیرید؛ تبلیغ این چنین است: تایپ فارسی/لاتین/فرمول صفحه‌ای ۱۸۰ تومان. یعنی به تایپیست در خانه صفحه‌ای ۹۰ تومان می‌رسد. یعنی تایپیست در خانه در ازای هر ۱۰۰ صفحه تایپ امید به دریافت ۹ هزار تومان از دفتر فنی دارد.

حُب آقای سلامت! نوشته بودید نان است. بله نان نان است. نان جو رژیمی نان است؛ نان سبوسدار نان است؛ نان زیره‌دار نان است؛ نان مدیترانه‌ای نان است؛ نان مخلوط با مغز گردو نان است، حذف حداکثری نان در رژیم غذایی شیک و سلامت نان است، خوردن نان نه از برای سیری فقط برای این که رژیم غذایی باید کامل باشد و جامع‌الاطراف هم نان است...

به تایپیست خودمان برگردیم. احتمالاً تایپیست ما دست‌هایش را به صورت اصولی روی کیبورد می‌گذارد به این دلیل ساده که احتمالاً پیش از استخدام آزمون داده است و نمی‌توان با تایپ دو انگشتی به دستگاه عریض و طویل تایپیست‌ها وارد شد. و او - تایپیست ما - حتماً با صد صفحه تایپ در روز یا حتی در کمترین حالت مورد انتظار رئیس که ۳۰ الی ۵۰ صفحه در روز است، با درد انگشت کوچک سمت راست آگاه است. انگشت کوچک سمت راست اگر سریع تایپ کنید و دست‌تان خود را اصولی روی کیبورد بگذارید مسئول چ، ج، ح، ک، گ، back، enter، خط‌مورب، علامت سوال، نقطه و بدتر از همه اینها گرفتن shift در موارد مقتضی است.

حُب تایپیست ما قاعدتاً نان می‌خورد. مثل آقای سلامت که نان می‌خورد، مثل من که قبل از تایپ این صفحات نان خورده‌ام و مثل شما و مثل همه... و احتمالاً مثل همه ما نان را قبل از آن که بخورد، می‌خورد، مثل من که می‌خرم مثل آقای سلامت که می‌خورد و مثل شما.

اما میزان برای تایپیست ما چیست. سنجش دنیای اطراف برای او چگونه رخ می‌دهد. تایپیست ما می‌تواند بازه گسترده‌ای از آدم‌ها را شامل شود. ممکن است دانشجوی کامپیوتر داری باشد که برای خرج تحصیلش و یا برای اضافه کردن آب باریکه‌ای به آب باریکه پدرش این کار را بکند. ممکن است دانشجوی شهرستانی در خوابگاه مانده‌ای باشد که برای این که آب باریکه‌ی پدر و مادرش را به آب خیلی باریکه‌ای تبدیل نکند این کار را می‌کند. ممکن است زن خانه‌داری در خانه باشد که از صبح تا بعد از ظهر که بچه‌هایش سر کار و مدرسه‌شان است او کامپیوتر یاد گرفته و تایپ می‌کند تا کمک خرجی به خانواده باشد، ممکن است زن بازنشسته‌ی کارمند یا منشی یا دفترداری باشد که با این سیر «جوان‌گرایی در منشی‌یابی» و عدم آشنایی‌اش با مقوله «خوش‌برخورد و خوش‌بیان با روابط عمومی قوی» شانس یافتن کار دوباره‌ای را نداشته و به تایپ این عرصه پرمشتری پانهاد است. ممکن است زن جوان

جویای کاری باشد که کار پیدا نمی‌کند و اگر هم پیدا کند بازار یابی است و فضای این کار خفه‌اش می‌کند و ترجیح می‌دهد کار یدی تایپ را انجام دهد و یا زن جوانی باشد که هر چه می‌جوید جز «فروشنده‌گی با حقوق و پورسانت» پیدا نمی‌کند که وقت مصاحبه می‌فهمد پورسانتش خیلی پررنگتر است و او بی‌سرزبان را از این کار چیزی عاید نمی‌شود. ممکن است زن کارمند یا کارگری باشد که تایپ شغل دوش است و خشنود از ساعات کم کاری در شغل اولش وقت باقی‌مانده‌اش را که حقوق کم شغل اول نمی‌گذارد به تفریح یا سرگرمی بپردازد، با خود فکر می‌کند که حداقل با این کار تایپ نیمچه پس‌انداز حاصل شغل اولش مدت زمان بیشتری دست نخورده باقی بماند. همه این گزینه‌ها هم نان می‌خورند و هم نان می‌خرند. میزان برای اینان چیست؟ میزان برای اینان پولی است که از هر صفحه تایپ دریافت می‌کنند. نان بربری دانه‌ای ۵۰۰ تومان. یعنی اگر تایپیست ما در بهترین حالت ۲۰۰ تومان بابت هر صفحه دریافت کند (و رئیس خیلی خیلی مشتری‌مداری از جنس «تایپ صفحه‌ای ۱۲۰ تومن»یها نداشته باشد و از این بابت خرسند باشد که در کافی‌نت محله خود کار گیر آورده است و دچار سرسام دفاتر فنی نزدیک به دانشگاه‌ها نیست) با خود می‌گوید: ۲ صفحه و نصفه‌ای تایپ بابت یک نان بربری و او می‌رود و ۱۰ صفحه تایپ خود را به صاحب نانوایی تقدیم می‌کند و در عوض ۴ نان بربری دریافت می‌کند. فردای آن روز صفحه‌ی تایپ شده‌ای بر در نانوایی چسبیده است: «از روز شنبه نرخ مصوب نان بربری (مثلاً) ۷۰۰ تومان». میزانش را سریع به کار می‌اندازد یعنی هر سه صفحه و نصفه‌ای تایپ یک نان. یعنی ۱۴ صفحه تایپ در ازای ۴ نان.

با این همه او خرسند است چون امروز مثلاً چهارشنبه است و او اگر امروز و فردا تا جایی که تهمانده حقوقش اجازه می‌دهد نان بخرد، صفحاتی چند را ذخیره می‌کند. اگر او امروز ۱۰ نان بخرد و فردا هم ۱۰ نان و آنها را خوب نگهداری کند می‌تواند یک هفته‌ی بعد را از نان هفتصد تومانی دوری بجوید. اما او تنهانیست که به این فکر افتاده. در صف طولی از نامتمدنایی که ناسزای آقای سلامت را وقتی که پیاده می‌شود و مغرورانه تنها یک نان می‌خرد و حتی ممکن است همان یک نان را هم نخرد و با خرید نان بسته‌ای صدای ناسزایش را بالا ببرد را به جان می‌خرند، می‌ایستند. او بی‌اهمیت به او حساب کتاب می‌کند: خرید ۲۰ نان ۵۰۰ تومانی ۱۰ هزار تومان، یعنی ۵۰ صفحه تایپ و ۲۰ نان هفتصد تومانی یعنی ۱۴ هزار تومان و این یعنی ذخیره ۴ هزار تومان که می‌شود ۲۰ صفحه تایپ.

او همین کار را در گزینش بین آژانس، تاکسی، ماشین شخصی، اتوبوس و مترو هم انجام می‌دهد. نباید گمان کرد که پس او دائماً در حال فکر کردن به همین موضوع است و نه هیچ

چیز دیگر. اول این که ممکن است تایپیست ما علی‌رغم همه زحمتی که می‌کشد هیچ حساب و کتابی نکند و دائم کار کند و هیچ چیز بر هیچ چیزش افزوده نشود. دوم این که اگر هم او این حساب و کتاب را بکند اتومات این کار را می‌کند به خصوص که اگر زمانی اندک طولانی به این کار مشغول باشد؛ مثل راننده‌ای که دائماً نمی‌گوید ترمز کدوم بود یا این تابلوی چی بود؟ مثل زنی که لبش را حفظ است آن قدر که ماتیک زده و این اولین تجربه دوران بلوغش نیست که رو به آینه و دقیق این کار را بکند. مثل بچه‌ای طناب می‌زند و هی نمی‌گوید نخوره به پام یه دفعه. مثل کارگری که در مسیر کار نمی‌گوید ایستگاه بعد چی بود؟ مثل تایپیستی که دستش تند شده و اگر یک بار کلیدی را با انگشتی غیر از انگشت تعیین شده زد نمی‌گوید اه نمی‌شه این طوری تایپ کرد. مثل آقای سلامت که شکل گرفته است و دیگر دانا شده و عزت نفس را سرخود و اتومات بلد است و جنبش سبز برایش تداعی بوق ماشین نیست و اتومات می‌گوید بابا پیکان و پراید و تاکسی هم توی بوق‌زن‌ها بود و اتومات می‌گوید که چه زشت یک لقمه نان ارزش این کارها را ندارد و اتومات می‌گوید مردم! به فضایل اخلاقی بیانیدش گور بابای تورم و نان هم که شده و اتومات برایش نان نان است و مثل تایپیست ما نیست که نان اصلاً هم برایش نان است و برایش صفحات تایپ است و هر نصفه صفحه بالا شدن قیمت برایش مهم است. مثل تایپیست ما نیست که نه فقط نان برایش نان نیست، بلکه کرایه‌ی رفت و آمد هم برایش کرایه‌ی رفت و آمد نیست، اجاره خانه هم برایش اجاره خانه نیست، پول قبوض برق و آب و گاز هم برایش پول قبوض برق و آب و گاز نیست، میوه‌های رنگارنگ تابستانی هم برایش میوه‌های رنگارنگ تابستانی نیست. مثل تایپیست ما نیست که از صف کشیدن برای صرف بستنی طلا و نقره بیشتر متعجب است تا صف کشیدن روبروی نانوايي به این علت بدیهی که فردا گرانت‌تر از امروز عرضه می‌شود. مثل تایپیست ما نیست که اگر فردا نرسد و صفحاتی که در خانه تلنبار شده را تمام نکند، از ترس از دادن کارش، استرس می‌گیرد. او اخلاقی است. آقای سلامت فاضل است. او می‌گوید مگر رئیس کیست که بتواند به من بد بگوید اگر کارم را آن طور که او می‌خواهد انجام ندهم و این را می‌گوید در حالی که صفحاتی تلنبار شده در خانه ندارد. آقای سلامت فاضل است او می‌گوید مگر خانه چیست که من برای پس‌انداز پولم برای آخر ماه تن به خفت انبار کردن چندتایی نان به خود بدهم و تجویز می‌کند که فاضلانه و اخلاقی از نیازهای انسانی خود سربرتابید. آقای سلامت فاضل است او می‌گوید مگر نان چیست؟ مگر ۱۰۰ تومن و ۲۰۰ تومن کم و زیاد چیست؟ مگر ۲۰۰ تومن چیست که حاضری بابت آن یک صفحه تایپ کنی؟ مگر ۴۰۰ تومان چیست که حاضری بابت آن دو صفحه تایپ کنی؟ مگر ۶۰۰ تومان چیست که چنین خفیفانه حاضری به خاطر آن ۳ صفحه

تایپ کنی؟ و تایپیست ما که قطعاً در مقابل فضیلت آقای سلامت کم خواهد آورد سرخمیده پاسخ خواهد داد سه صفحه تایپ؟ از شنبه طبق نوشته روی شیشه نانوائی هنوز برای خرید یک نان کم است.

آقای سلامت، آواز خود را بر طبل دیگری نکوبید. صریح و روراست به همانانی که مردم شده بودند و به همانانی که مردم کرده بودندشان و به همانانی که مردم دیده بودندشان بگویید که برخیزند. به همانانی که بوی عطر تمدنشان برای تماشاچسانی که از صف نانوائی برمیگشتند گیجکننده و سرسامآور بود. شما را به دیگری که تصور دریافت وجه نقد از دولت به اسم یارانه شادمانشان می‌کند چه کار؟ آخر به نظر شما مگر ۴۵ هزار و پانصد تومان در ماه چیست؟ می‌دانید آقای سلامت مسئله این جاست و شاید ناخرسندی هم که با شامه طبقاتی نمی‌توان به جنگ همه چیز رفت. از روی غریزه طبقاتی شاید بتوان مرز تشخیص را تا آن جا پیش برد که فهمید مرا به حمایت از موسوی و خاتمی و کروبی و هاشمی چه کار اما آری نمی‌توان فهمید که این بدین معنی نیست که باید به احمدی‌نژاد پیوست. و این غریزه قطعاً به تنهایی ناکارآمد است و بایست تجهیز شود با آگاهی طبقاتی و تشکل و اتحاد اما این قدر به کار می‌آید که از صف «رای من کو»ها دوری بجوید.

اصلاً مگر در بهترین حالت ۲/۵ میلیون نفر چیست که آن را به اسم مردم تمام می‌کنید. آن هم جماعتی ناهمگون و متکثر که پیش از هر چیز دیگری برای استنشاق حضور در جمع بود که به خیابان می‌آمد و یا برای دیدن این جماعت. حتماً مردمانی که در پیاده‌رو به تماشای شما مردم در سه سال پیش ایستاده بودند و مصرانه مرز خیابان و پیاده‌رو را مغشوش نمی‌کردند به یاد دارید. با همه نامیدن خود و جنبش سبز راه به هیچ ناکجاآبادی حتی نخواهید برد. به بوق و کرنای سرسام‌آور «شما مردم!» خود پایان دهید. به اراجیفی که خطوط و مرزها را در هم می‌شکنند بی‌اعتنا باشید و خطوط جنبش خود را بی‌شرمساری تدقیق کنید به جای آن که با مغشوش کردن آن هر دم از سویی سر برآورید. صف نانوائی‌ها را رها کنید و بی‌فرهنگانی که یک ۲۰۰ تومانی برنامه روزانه‌شان را تغییر داده است و چند ساعتی را به ایستادن در صف اختصاص می‌دهند بی‌تفاوت باشید. سبز بیش از هر چیز دیگری متکی بر چانه‌زنی از بالاست که دیدید همان فشار یک هفته‌ای «مردم شما» از پایین کاری از پیش نبرد وقتی که زبان چانه‌زنان به کام فرو رفته بود. چانه‌زنان خود را می‌خواهید تا جنبش دوباره به تکاپو بیافند. راه‌های این حضور دوباره را ردیابی کنید. خوب می‌کنید که با دولت چنین تند و تیز لب به سخن می‌گشایید چون در جنبش «مردم شما» دولت غایت تقصیر است و این خود بسیار روشن است چون مطالبه «مردم شما» مطالبه دولتی با رئیسی دیگر بود. ببینید که برای این رئیس

دیگر چه کار می‌توانید بکنید. آخر نسبت معکوسی در این میان وجود دارد هر چقدر که نان نان است، دولت دولت نیست، هر چقدر که نان بربری نان است، رئیس دولت، رئیس دولت نیست، هر چقدر که نان سنگک نان است، سرمایه‌داری سرمایه‌داری نیست، هر چقدر که نان تافتون نان است، تضاد طبقاتی تضاد طبقاتی نیست، هر چقدر که نان لواش نان است، جان کردن و حسابگری و تلاش بی‌وقفه برای برآوردن شیوه‌های برآوردن نیاز، جان کردن و حسابگری و تلاش بی‌وقفه برای برآوردن شیوه‌های برآوردن نیاز نیست. در متن دیگری که دست کم کمی همخوان‌تر باشد لب به گلایه بکشاید و «مردم» بگویید. فخر شما در نوشته‌تان به چشم تایپیست ماست که می‌آید نه به چشم آنان که کیفیتاً مخاطب شما نیستند چون آنان از خود فخران زمانند و از فخر فروشان. ایرادی ندارد که موسوی بیانیه می‌دهد که «اگر برای حذف یارانه‌ها شلوغی و اعتراضی ندارد از طرفدارانم می‌خواهم که دخالت نکنند این مسئله ما نیست». او اتفاقاً و عجباً که راست می‌گوید و راست. راست می‌گوید چون صادقانه مخاطبان خود را باز می‌شناسد و می‌داند که برای آن‌ها و یا حداقل برای خیلی از آن‌ها کم و زیاد شدن ۵۰۰ تومانی و هزار و ۲۰۰ هزار تومانی که چیزی نیست و راست می‌گوید چون می‌داند که هستند کسانی که ۴۰ هزار تومان برایشان چیزی نیست. شما هم راست بگویید و راست. راست بگویید که فاضلید و از بالا سخن می‌گویید و راست بگویید که ناراحت نشوید یهو من هم از خود شما هستم. راست بگویید که ۱۰۰ تومن چیزی نیست و راست بگویید که بی‌تربیت‌های بی‌فرهنگ برای ۱۰۰ تومن ۲۰۰ تومن عزت می‌فروشند. به تایپیست ما بگویید که ۱۰۰ تومان چیزی نیست که بخواهی بگیری، به رئیس او هم بگویید که صد تومان چیزی نیست که بخواهی بدهی. راست بگویید و راست بگویید. راست بگویید و صدای تایپیست ما را هم بشنوید. غریزه به کار او هم آمده است و فهمیده که روابطش را با شما در چه بستری باید مهیا کند. بی‌اعتنا به خطابه شما با شماست: کار بهتری برای من سراغ ندارید؟ شنیده‌ام که بعضی جاها تا صفحه‌ای سیصد تومان هم می‌دهند. به او هم راست بگویید و اگر کاری سراغ دارید معرفی کنید.